

شرّ ابتذال



دستبوسی

محمدرضا نیکفر

مشکل اساسی ما در حال حاضر شرّ ابتذال است. شرّ ابتذال که گسترش یافت، ابتذال شرّ هم - خودبه‌خود تولید می‌شود.

ابتذال شرّ: «این اصطلاح مدتی است که بر سر زبان‌ها افتاده است، بی آنکه معنا و مقصود آن در نوشته‌هایی توضیح کافی یافته باشد. به نظر می‌رسد گروه شاخصی از به کار برندگان آن مبتلا به ابتذال شرّ را کسی می‌داند که در برابر شرّ حکومت ولایی ملاحظاتی درباره‌ی سمت و سوی تقابل و جهت حرکت داشته باشد؛ و در یک فضای دوقطبی پنداشته، به دعوت برای پیوستن به قطب مقابل با پرسش و زنه‌ارگویی برخورد کند.

اگر این برداشت درست باشد، می‌توان بر نهاد که اصطلاح ربط موجهی به درک رواج‌دهنده‌ی آن در ادبیات سیاسی، یعنی هانا آرنت، ندارد. ابتذال در برگردان این اصطلاح به فارسی در برابر نشسته که ترجمه‌ی خوبی نیست، اگر توجه کنیم که هانا آرنت در به کار بستن اصطلاح banality به بحث کانت درباره‌ی ساده‌لوحی و حماقت نظر داشته است. کانت حماقت را نه بی‌اطلاعی یا کم‌دانی، بلکه نداشتن توان داوری می‌داند، ناتوانی در تشخیص خوب و بد. شرّ بزرگ رخ می‌دهد اگر کسی که قوه‌ی قضاوت ندارد، در مقامی قرار گیرد که بایستی تصمیم‌های بزرگی بگیرد. بزرگ‌ترین شرّ وقتی امکان بروز دارد که زندگی انسان‌ها موضوع تصمیم باشد. این که کارکرد کسی چون آیشن با احمق دانستن او توضیح‌پذیر است، در اینجا مسئله‌ی ما نیست. اما بیجا نیست طرح این پرسش که: آیا مشکل کسی چون اسدالله لاجوردی ساده‌لوحی بوده است؟

از تعمیم مفهوم حماقت، کشاندن آن از عرصه‌ی فردی به عرصه‌ی جمعی، و در حالتی تا حد اکثریت مردم، بایستی محتاط بود، محتاط تا مرز پرهیز، پرهیز مطلق. کل مردم یک جامعه را در یک دوره احمق پنداشتن، نیاز به خودخواهی بی حد و حصری دارد که قاعدتاً تنها از احمق‌ها

می‌توان انتظارش را داشت. مردم ایران - آن «پنجاه‌هفتی‌ها» - در دوره‌ی انقلاب هر چیزی بودند جز احمق. اگر موضوع قضاوت و انتخاب مبنا باشد، می‌توانیم بگوییم دقت و سخت‌گیری لازم را در مورد نقشه و برنامه و سابقه‌ی اسلام‌خواهان نداشتند؛ فرق نهادند میان اسلام‌پنداشته‌ی خود و اسلامی که اهرم قدرت است و نام مستعار یک استراتژی شده است. آنان سخت‌گیر نبودند، چون به لحاظ سیاسی کم‌تجربه بودند. استبداد مانع تجربه‌اندازی سیاسی آنان شده بود. حماقت محض در آن دوران در حزب رستاخیز، در مجلس چاکرمنش، و کلیت دستگاه شاهی متجلی بود، نه در مردم. شاه مظهر دستگاهی بود که قدرت تشخیص نداشت، حتا زمانی که اعلی‌حضرت گفت: «صدای انقلاب شما را شنیدیم».

اگر قرار باشد علیه ابتدال شر باشیم، بایستی علیه حماقت سیاسی باشیم، بایستی نیروی تشخیص را تقویت کنیم، باید به بحث دامن زنیم، بپرسیم و بگذاریم بپرسند. لازمه‌ی تقابل با ابتدال شر، تشویق و ستایش تردید است، و مقابله با بیعت کردن، این بار با نسخه‌ی تازه‌ای از ولایت

هر گونه اعمال ولایت، هر گونه تراشیدن ولی برای مردم، مستحکم‌تر کردن ابتدال شر است، در معنای صغیر کردن انسان‌ها. صغارت خودخواسته به توصیف کانت نداشتن شجاعت برای پرسیدن است. مشکل بزرگ ما اکنون عوض کردن نوع صغارت است: رعیت باید رعیت بماند فراموشی تاریخی و ولایت‌پذیری مجدد، با سرکوب پرسش‌گری در ذهن خود، در اطرافیان خود و در کل پهنه‌ی همگانی صورت می‌گیرد. فضای انتخاب سیاسی به صورتی تصنعی برپایه‌ی نقشه‌ی یک جنگ روانی - که شاید بعداً بدانیم طراحان آن کیانند - دوقطبی می‌شود تا جای بحث و پرسش نماند. «بحث بعد از مرگ شاه» که شعار حزب الله در دوره‌ی انقلاب برای جلوگیری از پرسش‌گری بود، اکنون به صورتی دیگر درآمده است. جلوی بحث‌های مضمونی و برنامه‌ای را می‌گیرند، با تحریف گستاخانه‌ی تاریخ - تا حد تبدیل کودتا به قیام ملی و انقلاب به کودتا - راه بهره‌گیری از تجربه‌های گذشته را می‌بندند. حمله به روشنفکری و روشنفکران با حدت پیش برده می‌شود؛ عرصه باز می‌شود برای مبذل‌ترین پنداشت‌ها و مبتذل‌ترین شیوه‌های برخورد با منتقد و مخالف.

از این نظر مشکل اساسی ما در حال حاضر شرّ ابتدال است. شرّ ابتدال که گسترش یافت، ابتدال شر هم خودبه‌خود تولید می‌شود.

گسترش شرّ ابتدال باعث می‌شود جامعه‌ای که خود را سازمان می‌دهد و به مقاومت برمی‌خیزد، دیده نشود؛ توجه نشود که مردم به لحاظ برنامه‌ی اجتماعی چه می‌خواهند و در برابر نظام تبعیض و بهره‌کشی چه موضعی دارند. در مقابل، ابتدال گسترش یافته فرا می‌خواند به بیعت‌گری جدید، به

حمله به پرسش و پرسش‌گران، به حمله به آگاهی تاریخی و ترویج مبتذل‌ترین شکل‌های تحریف تاریخ که حتا رژیم سرنگون شده هم تا آن حد در جعل و خودنمایی گستاخ نبود. شر ابتذال، نمودهای روشنی دارد: تاکشوهای سطحی، بحث‌های پر از فحاشی در شبکه‌های اجتماعی، تئوری‌های دو-سه خطی. این سطحی بودن، در سطح نمی‌ماند و نکبتی عمیق بار می‌آورد.

خرداد ۱۴۰۱ ۲۱

سایت زمانه